

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿٩٥﴾ أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسِّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٩٧﴾ اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٨﴾

تقدم اعتقاد بر اقتصاد

ما یک اقتصاد داریم که عرض کردیم مایه قیام مردم است و اگر کسی اقتصاد نداشته باشد به او می گویند فقیر. لطیفه ای دارد شیخ بهایی که می گوید: فقیر کسی نیست که ندارد. به ندار می گویند فاقد. فقیر کسی است که ستون فقراتش شکسته؛ چون قدرت بر قیام ندارد، لذا ستون فقرات ملتی که اقتصاد ندارد می شکند، منتها اگر تعارض و تزاممی بین اعتقادات و اقتصادیات پیش بیاید، اعتقادات ما مقدم است؛ یعنی کنار پیغمبر و امیرالمؤمنین بودن و جنگیدن همراه با محاصره های اقتصادی بوده و قرآن بارها این را می گوید. این معارف در قرآن فراوان شده که دارد: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» (بقره: ۲۱۴)؛ آیا شما گمان می کنید که به بهشت خواهید رفت بدون آن که آن مصیبت هایی که در قبل برای شما ایجاد شده ایجاد شود؟ نه نمی شود! آن مصیبت ها چه بود؟ «مَسَّتْهُمْ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ» (همان)؛ این ها را با گرفتاری و رنج و فقر و تهیدستی می گیرد و این ها را متزلزل می کند و آنقدر تکانشان می دهد که مؤمنین و کسانی که با این ها بودند، می گویند: پس نصر خدا کو؟! یعنی تا به این مرحله پیش می رود.

پس اگر اعتقادات مقدم بر اقتصادیات است، باز خود کعبه یک ویژگی‌هایی دارد. کعبه در مرکزیتی قرار داده شده که هم قرار است هم اعتقادات و هم اقتصادیات را تأمین بکند. و این ماجرای کعبه را درشت‌تر می‌کند.

انفاق از مستحبات اسلام نیست

اگر قرآن را نگاه بکنید می‌بینید تقریباً کم صفحه‌ای پیدا می‌کنید که بحث انفاق نداشته باشد. الان به هر دلیلی انفاق در فرهنگ ذهنی ما یک امر مستحبی شده و کلاً از مستحبات محسوب می‌شود. این که می‌بینید همه‌اش مؤمن را کد داده‌اند به این که این‌ها اهل انفاق‌اند، اهل کمک‌اند، حتی کسانی که تحریک به انفاق نمی‌کنند، این‌ها جهنمی‌اند «وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ» (فجر: ۱۸)؛ نه این که خودشان انفاق نمی‌کنند بلکه تحریک به انفاق نمی‌کنند. حالا این انفاق جزء مستحبات ما شده که دلمان بخواهد انفاق می‌کنیم و دلمان نخواهد انفاق نمی‌کنیم. در صورتی که قرآن این جور گفته و ما از قرآن این جور دریافت کرده‌ایم! اگر می‌بینید چیزی به نام انفاق وجود دارد، انفاق در درجه اول کمک به نظام اسلامی و این هویت اسلامی است. باید بیایید و این را در آیات قرآن ببینید. اصلاً پدیده نفاق و منافق در همین نقطه شناسایی می‌شود و در سوره منافقون دارد: «لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا» (۷)؛ به این‌ها انفاق نکنید تا این‌ها از دور پیغمبر بروند؛ یعنی هزینه‌های نظام را نپردازید. خودتان به همدیگر کمک نکنید. جامعه را سرپا نگه ندارید تا جامعه بخواهد. بحث انفاق فی سبیل الله در قرآن مفصل است. مهم‌ترین آیات مربوط به انفاق این آیه است: «مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللهَ قرضًا حسنًا فيضاعفه له وله أجرٌ كريمٌ» (حدید: ۱۱) این آیات را نگاه بفرمایید می‌بینید مربوط به کمک به نظام اسلامی است و آیه معروف «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَأَتَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ» در همین جا دارد که «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» (انفال: ۶۰)؛ در این جا که تمام استعداد خودتان را و هرچه تجهیزات نظامی دارید، وسط میدان بیاورید، انفاق مطرح می‌شود، پس در این جا یک جهادی لازم می‌آید که اگر ملتی بخواهد زنده بماند باید جهاد بکند. باز در سوره مبارکه انفال در آن جا که دارد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (۲۴)؛ شما جواب خدا و رسول را بدهید وقتی شما را دعوت می‌کند به چیزی که شما را

زنده می‌کند. در این آیه اگر نگاه بفرمایید می‌بینید آیه در سیاق آیات جهاد است، حالا علما می‌گویند «مورد مخصص نیست و چون مخصص نیست نماز و روزه را هم دربرمی‌گیرد»، ولی در اصل این جهاد است که دارد زنده می‌کند؛ یعنی همانطور که داریم «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره: ۱۷۹)، «ولکم فی الجهاد حیاة یا اولی الالباب». اگر امتی نخواهد بجنگد، باید بمیرد. درباره مرگ و حیات امت‌ها در قرآن بحث شده، ولی ما اصلاً درباره امت‌ها در پدیده‌های اجتماعی بحث نکرده‌ایم تا درباره مرگ و حیاتشان بحث کنیم! ما درباره چیزی به نام امت بحث نکرده‌ایم. که اگر درباره چیزی به نام امت بحث بکنیم، باید چیزی به نام امام امت را بحث بکنیم؛ چون امت امام لازم دارد.

ما دو دسته حیات را زیاد مطرح کرده‌ایم: یک دسته حیات‌های مادی که مشخص است و یک دسته حیات سطح بالای شهدا «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ» (آل عمران: ۱۶۹)؛ این‌ها نمرده‌اند. این‌ها زنده‌اند. خوب بقیه هم زنده‌اند، ولی معلوم است که زندگی این شهدا در یک حد دیگری است، منتهای مراتب این هم فردی است. قاعده‌ی آخرت این است که «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (مریم: ۵۹) قاعده آخرت فردی است نه جمعی؛ آن‌جا هر کسی به فردانیت خودش زنده است. آن‌جا امتی تشکیل نمی‌دهند، ولی وقتی بحث امت‌ها در قرآن می‌شود، می‌گوید ما امت داریم و امت حیات و ممت مستقل دارد. حیات امت با جهاد تأمین می‌شود و اگر امتی بخواهد باشد امام لازم دارد.

این‌ها را گفتیم تا حج جایگاه رسمی‌تری پیدا بکند.

کعبه مایه‌ی قوام جهانیان

باز این‌جا کعبه نقطه خاصی است. این‌که در آیات حج چه تفسیری بر این آیه «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» (۲۹) آورده‌اند، آیه جای بحث دارد.

اولاً درباره کعبه آمده «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» (آل عمران: ۹۶)؛ این اولین خانه‌ای است که برای مردم نهاده شده که گفتیم این خانه خانه حقیقی است؛ چون دارای خزائن است. گفتیم که مرکب اعتباری خزینه ندارد. شیء باید موجود باشد تا خزینه‌ای داشته باشد و اگر بخواهد موجود باشد باید واحد حقیقی باشد؛

یعنی این جور نیست که شما یک خانه بسازید و بگویید: «ان من شیء الا عندنا خزائنه»، این خانه خزانی دارد چون مرکب اعتباری است و حقیقت ندارد، ولی ماجرای خانه خدا این جوری است که پرسیده‌اند چرا کعبه مربع است^۱؟ گفته‌اند: چون بیت المعمور مربع است و چرا بیت المعمور چهارگوش است؟ گفته‌اند: چون عرش چهارگوش است. چرا عرش چهارگوش است؟ چون «کلمات التي بنيت الاسلام عليها سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و الله اكبر»؛ چون بنای اسلام بر تسبیحات اربعه است. توجه بفرمایید که این محتوای اصلی اسلام وقتی می‌ریزد در زمین، تبدیل به یک خانه می‌شود. و باز به این نکته توجه بفرمایید که در طول تاریخ فقط یک نفر در آن به دنیا آمده. این نکته وجود دارد که متولد از این خانه توحید یک چیزی بوده و آن مظهر ولایت است که در مظهر توحید متولد شده و خود رفتن به خانه و زائیدن در آن چیز عجیبی بوده!

قانون میعادگاه بشریت را فقط باید خدا وضع کند

این که دارد «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ» (۱۲۷)؛ وقتی قاعده‌های این خانه را ابراهیم بالا می‌آورد، معلوم است که این خانه بوده است و این چیزی که در سوره مبارکه بقره گفته می‌شود، این است «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ» (۱۲۵)؛ وقتی این خانه را برای ناس نه فقط مؤمنین! و نه به حرف فخر رازی که گفته: هر جا ناس آمده به معنی مردم مکه است! این چه حرفی است؟! مگر خدا حجازی است؟! این از حرف‌های عجیب فخر رازی است. مکه میعادگاه بشریت است. اگر بشر بخواد در نقطه‌ای میعاد بکند، باید در نقطه کعبه میعاد کند. آیه بعد دارد: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا»؛ هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا این خانه را بلد امن قرار بده؛ یعنی این جا «بلد» است و هنوز شهر نشده. «وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» هم این جا را شهر بکن و هم مؤمنین را از ثمرات بهره‌مند کن «وَمَنْ كَفَرَ فَأَمَتَّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»؛ کسی که کفر بورزد مدت کمی او را بهره‌مند می‌کنیم و مدت کمی در دنیا هست. بعد در آیه ۱۲۸ دارد: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ»؛ حالا که این خانه خانه شده و قرار است این خانه میعادگاه بشر باشد، و قبله بشریت بشود، معلوم است که چنین جایی باید مناسک و روابط

اجتماعی داشته باشد، که می‌خواهند این‌جا چه کار بکنند؟! «وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا»، و باید مناسک، روش و قاعده‌ی زندگی‌اش را خدا بدهد. و بعد دعایی برای پیغمبر است.

حالا بیایید سوره ابراهیم، بعد از این‌که حضرت ابراهیم بنا به امتحان عجیب الهی زن و بچه را آن‌جا می‌گذارد و می‌رود، آیه ۳۵ دارد: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا» این‌جا نمی‌گوید: «هذا بلدًا آمنًا»، می‌گوید: «هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا»؛ چون دیگر این‌جا تبدیل به شهر شده، حالا «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»؛ من و فرزندانم را برکنار بدان از بت‌پرستی و در آیه بعد دارد: «رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۳۶)؛ این بت‌ها کثیری از مردم را گمراه کردند و هرکه از من تبعیت کند او از من است (مقام من از این‌جا آمده) و این لطف دعا کردن است که آیه می‌گوید: هرکه تبعیت کرد از من است و هرکه نافرمانی کرد خدا غفور و رحیم است، نه این‌که بگوید: هرکه تبعیت نکرد خدایا پدرش را دربیاور! نه! خدایا هرکه را که عصیان کرد ببخش، بیامرزش و هدایتش کن! «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ»؛ خدایا من این‌ها را در وادی غیر ذی زرع نهادم.

«غیر ذی زرع» مثل «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عَوْجٍ» (زمر: ۲۸) است که با «غیر معوج» فرق دارد. «غیر معوج»؛ یعنی چیزی که کج نیست، ولی می‌شود آن را کج کرد، اما «غَيْرَ ذِي عَوْجٍ»؛ یعنی کسی قدرت بر کج کردن آن ندارد و اصلاً قابلیت کج شدن ندارد. «لَمْ يُزْرَع» به زمین موات گفته می‌شود که می‌شود در آن چیزی کاشت، ولی «غیر ذی زرع»؛ یعنی اصلاً قابلیت کشت ندارد.

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» (۳۷)؛ خدایا من ذریه‌ام را در وادی غیر ذی زرع گذاشتم. خدایا دل‌های همه مردم را به این سمت متوجه کن که این‌جا «مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ» بشود.

ما باید روی جایگاه کعبه، به عنوان میعادگاه بشریت خیلی مانور بدهیم. و این باید کاملاً احیا بشود. ببینید چه بوده که امام مجتبی و ائمه بارها و بارها پیاده به حج می‌رفته‌اند. متأسفانه دارند بحث حج را بایکوت می‌کنند و نگاه به حج را به این تبدیل می‌کنند به این که چرا می‌روید پول تو شکم این‌ها می‌کنید؟! در صورتی که در

طول تاریخ همیشه آدم‌های بی خود متولی حج بوده‌اند، الا برهه‌های بسیار کوتاهی! الان هر سنگ‌اندازی دارند می‌کنند که ایرانی‌ها به مکه نروند. مردم با چنگ و دندان این فریضه را نگه داشته‌اند و به مکه می‌روند. اشاره آقا هم همین است که امت اسلامی باید به مکه برود. اگر جایگاه و فرهنگ حج درست تبیین می‌شد، تبدیل نمی‌شد به یک عبادت فردی که طرف بلند شود، برود آن‌جا، دور یک چیزی بچرخد و سنگ بزند و برگردد. حج این نیست. آن‌جا میعادگاه بشر است. میعادگاه یعنی دقیقاً همان جایی که عبادت فردی نیست. آن‌جا کنگره عظیم حج است. جایی است که «فَأَجْعَلُ أُفْدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (ابراهیم: ۳۷)؛ افنده و قلوب بشر باید به آن سمت منعطف بشود.

هدف از حج دیدن ولی خدا

آیه ۲۶ سوره حج را ببینید: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»^۲؛ وقتی ما برای ابراهیم مکان خانه خدا را آماده کردیم، این‌جا را برای طواف کنندگان طاهر کن «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»^۳، آخر با این حرف‌ها یک کاری باید کرد! این خانه خانه‌ی بشر است. منسک آن مناسک بشر است. میعادگاه آن میعادگاه بشر است، پس باید این‌جا به عنوان میعادگاه بشر احیا بشود؛ بشریت باید توجه‌اش را به خانه خدا بدهد. «أَذِّنْ» بعد در کل جهان اعلان کن! داد بزن! فریاد بکش تا این‌ها بلند شوند و حج بیایند. «يَأْتُوكَ»؛ این‌ها بیایند به سمت تو و این مهم است که اگر حج میعادگاه بشر است، این‌جا امام لازم دارد. نه این‌که بروند خانه خدا، چه کسی گفته به خانه خدا بروند؟! در این میعادگاه بشر پیش امام بیایند «يَأْتُوكَ»؛ تو این‌جا صاحب‌خانه هستی. مردم نمی‌روند که در و دیوار خانه را ببینند! شما وقتی مهمانی خانه‌ی کسی می‌روی، نمی‌روی که خانه‌ی او را ببینی! این خانه مگر خانه خدا نیست؟ مگر قرار نیست خدا را ببینند؟ این‌جا باید ولی خدا را ببینند. صاحب این خانه، ولی خداست. محور هم، ولی خداست. برای همین گفته‌اند: «تمام الحج لقاء الامام»؛ اتمام حج به این است که شما بروید امام را ببینید و دور امام جمع بشوید. می‌دانید که چون مکه امنیت مطلق است منطقه ممنوعه است برای حصر، به خاطر همین ائمه به شدت متمایل بودند حج بروند؛ چون می‌رفتند در میعادگاهی امن و مردم دور این‌ها

حلقه می‌زدند، از وضعیت جهان اسلام سؤال می‌کردند، و می‌پرسیدند که وظیفه ما الان چیست و ما چه کار باید بکنیم؟ پس «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»؛ هر جوری شده مردم باید بلند شوند و به حج بیایند؛ چون این جا میعادگاه بشر است. اگر شده با پای پیاده، یا با هر شتر فکسنی باید بیایند. هر راهی را هم که بستند، از هر کوره راهی که می‌توانند، حتی از میان دره‌های عمیق باید بیایند و باید پیش تو بیایند! «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ» (همان: ۲۸)؛ بیایند تا در آن جا منافع خودشان را مشاهده کنند.^۴

در آیه داشتیم «وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» (حج: ۲۵)؛ درون و بیرون آن جا یکی است؛ چون آن جا که خانه‌ی کسی نیست! البته درست است که در یکسری احکام «حج قران و افراد و تمتع» و تفاوت در انواع حج داریم، ولی خانه خدا که خانه‌ی کسی نیست.

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ یعنی اگر مردم می‌خواهند منافع خودشان را مشاهده کنند باید از در و دیوار بریزند و به حج بیایند «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»؛ بحث ذبح هم در احرام برای این است که به فقرا برسد. انفاق در فرهنگ دینی ما باید احیا بشود، اقتصاد ما هر جوری که باشد، حتی اگر بانک ربوی باشد، ولی الان انفاق در فرهنگ ما از مستحبات است! آیا این عجیب نیست؟ این که می‌بینیم انفاق دائما در قرآن در کنار نماز آمده آیا انفاق کردن جزء مستحبات است؟ بعد هم می‌گویند ما یکسری انفاق‌های واجب مثل خمس و زکات داریم. در همین جامعه‌ی تهران، اگر فرهنگ انفاق بود مگر کسی زمین می‌خورد؟ این که در نهج‌البلاغه داریم «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ» (حکمت ۳۲۰)؛ خدا ارزاق فقرا را گذاشته در اقوات اغنیا. فقیر گرسنه نمی‌ماند مگر این که غنی دارد شکمبارگی می‌کند. خدا خواسته این پیوندها برقرار بشود. خدا به هر دلیلی که البته دلیل توجیه شده‌ای، سهم این فقیر را در کاسه‌ی غنی گذاشته. پول فقیر را داده به غنی و تو باید این را بدهی و اگر این گرسنه ماند چون تو پول را نگه داشته‌ای. دیگر چه جوری باید آیات و روایات این حقیقت را بگویند؟! این همان لطیفه قرآنی است که علامه طباطبایی در انتهای سوره آل عمران آورده که اگر کسی خواست بداند که «لِمَ سُمِّيَ علامه علامه»، برود آن

۳۰-۴۰ صفحه را که ۱۵ مورد را تحت عنوان «المرابطه بين المجتمع الانسانی» بحث کرده، بخواند تا بداند یک نفر چه جور می‌تواند مستند به آیات قرآن چنین دیدگاه کلانی پیدا کند! یکی از آن مطالبش این است: همه مال مال همه جامعه است؛ مثل خون برای بدن. پول که مال کسی نیست! پول که مال شما نیست! این‌ها مجاز نیست! از مال خدا بردار و بده! همه پول مال همه جامعه است لذا هیچ کس حق ندارد پول را دور بریزد؛ چنانچه هیچ عضوی حق ندارد بگوید: خون مال دست خودم است و می‌خواهم خون را دور بریزم و اسراف کنم! یا بگوید خون مال دست خودم است و می‌خواهم خون‌ها را نگاه‌دارم! در صورتی که خون مال تو نیست، مال بدن است. اگر این حرف‌ها درست پخته می‌شد و جزء استحسانیات تلقی نمی‌شد... ولی تا این بحث‌ها مطرح می‌شود می‌گویند این‌ها جزء استحسانیات است و ضابطه‌مند نیست! در صورتی که تو حق نداری پول را دور بریزی! حق نداری پول را نگه داری! این مثل خون در بدن است.

حالا یکی از نقاطی که در حج هست همین است «عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ» (حج: ۲۸)؛ آن چهارپایانی زبان بسته (بُهْم) را که خدا رزق آنان کرده، ببرند قربانی کنند و ادامه‌اش «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ»؛ بخورید و به تهیدست فقیر و ندار بدهید. در جای دیگری دارد «وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» (همان: ۳۶)؛ بدهید به فقیر، چه ابراز بکند، چه ابراز نکند. باید این‌ها را شناسایی کرد و به آن‌ها داد.

پاکی جامعه تنها توسط امام تأمین می‌شود

و بعد می‌گوید: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» (حج: ۲۹)؛ بعد باید این چرک و آلودگی‌ها را از خودش بزدايد؛ چون این مناسک همراه با این بوده که بوی گند گرفتن بوده. نمی‌شود که مرتب حمام بروی وقتی می‌خواهی با مردم بوگندو ارتباط برقرار بکنی!

روایاتی ذیل این آیه «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» آمده که یعنی بروید امام را ببینید؛ چون آن چرک و آلودگی‌ها اگر بخواهد زدوده شود، با دیدن امام زدوده می‌شود. در تفسیر بطونی است آیه آمده که بعد از «حلق و تقصیر» بروید ملاقات امام را بکنید. و بعد «وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ»؛ نذرتان را ادا کنید. این‌جا چه نذری را باید ادا بکند؟ در تفسیر بطونی آمده که شاید این باشد که معاهده‌های الهی را باید انجام دهد؛ معاهده‌ای که امت با امام دارد

همان که در ابتدای سوره مائده داشتیم «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ». درست که عقود «جمع مُحَلَى به ال» است و مفید عموم است و همه عقود را دربرمی گیرد، ولی در درجه اول همین عقدی است که در سوره مائده است؛ یعنی عقد امت با امام. در درجه اول که نمی شود آیه را از سیاق جدا کرد! آیه باید در سیاق خودش معنا بدهد و بعد از سیاق جدا کنیم؛ مثل این که وقتی عضوی مثل قلب را می خواهیم جدا بکنیم، اول باید رگ های ارتباطی آن را لحاظ کنند که چیزی از دست نرود و چیزی بی خود به آن اضافه نشود. همین جوری که قلبی را دورتر نمی کنند! در این جا هم العقود همه عقود را دربر می گیرد، ولی اصل آن عقد امام است با امت و عقد امت است با امام. برای همین دو آیه بعد دارد که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (۳)

«ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»؛ حالا اگر دور این امام جمع شدید، طواف کنید در خانه ای که حالا که شما امام را دیدید، شده خانه آزادی بشر! من نمی خواهم بگویم این برداشت فقهی اشتباه است. آن ها سر جای خودش که بعد از حلق و تقصیر، نوبت طواف نساء است، ولی این آیه اصلا در فضای بحث فقهی نیست! یعنی آیات قرآن این تحمل و ظرفیت را دارند که در چند لایه خودشان را مطرح کنند، لذا از این آیه هم برداشت فقهی می شود کرد و هم می شود گفت آن بیت الله الحرام وقتی شما امام را ملاقات کردی، و این جا را میعادگاه تلقی کردی، تبدیل می شود به بیت عتیق و خانه آزادی و حالا دور این خانه بگرد «وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»؛ حالا باید بگردند دور این خانه آزادی. این ها تفسیر بطونی هم نیست! درباره این قسمت آیه «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» مصححاتی وجود دارد که ثابت می کند امام باعث پاکی می شود و پاکی جامعه توسط امام تأمین

صلوات!

می شود.^۶

۱. در جلسه قبل گفته شد: این که کعبه را کعبه می گویند در روایات *علل الشرایع* یک سؤالی شده از امام صادق: «سُئِلَ لِمَ سَمِيَ تِلْكَ الْكَعْبَةُ كَعْبَةً؟» برای چه کعبه را کعبه گفته اند؟ «لِأَنَّهَا مَرْبَعَةٌ»؛ چون که مربع است «فَقِيلَ لَهُ فَلِمَ صَارَتْ مَرْبَعَةً؟» چرا مربع است؟ «قَالَ لِأَنَّهَا بِحِذَاءِ بَيْتِ الْمَعْمُورِ وَهُوَ مَرْبَعٌ»؛ چون به محاذات بیت المعمور است که آن مربع است. «فَقِيلَ لِمَ صَارَتْ بَيْتِ الْمَعْمُورِ مَرْبَعٌ؟» چرا بیت المعمور مربع است؟ «لِأَنَّهَا بِحِذَاءِ الْعَرْشِ وَهُوَ مَرْبَعٌ»؛ چون بحذاء عرش است و عرش مربع است. «وَلِمَ صَارَ بَيْتُ الْعَرْشِ مَرْبَعًا؟» چرا عرش خدا مربع است؟ «لِأَنَّ كَلِمَاتِ التِّي بُنِيَتْ الْإِسْلَامَ عَلَيْهَا مَرْبَعٌ وَهِيَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»؛ به خاطر این که آن کلماتی که اسلام بر آن بنا شده مربع است.

۲. در سوره مبارکه بقره نمونه این آیه هست.

۳. «و در میان مردم برای حج بانگ زن تا پیاده و سوار بر هر شتر باریک اندام [چابک و چالاک] که از هر راه دور می آیند، به سوی تو آیند»

۴. ان شاء الله مکه در زمان ظهور احیا خواهد شد که ان شاء الله باشیم و ببینیم و اگر ندیدیم اولاً تقصیر خود ماست ثانیاً «فاخرجنی من قبری مؤتراً کفنی، شاهرا سیفی، مجردا قناتی، ملیبا دعوة الداعی، فی الحاضر و البادی» برویم ببینیم که این قبله گاه بشریت احیا شد.

۵. [اورود مؤمنان به] مسجدالحرام که آن را برای همه مردم چه مقیم و حاضر و چه مسافر، یکسان قرار داده ایم

۶. در مورد امام مجتبی که شاید به درد این روزگاران ما هم بخورد و به عنوان یک پند تاریخی مطرح باشد، تاریخ امام مجتبی تاریخ مغفولی است. اول باید برگردیم به عقب؛ یعنی ببینیم آن چیزی که امام مجتبی را زمین گیر کرد، چه نکته‌ای بود؟ ایشان در بازی بدون مهره چه بازی‌ای کرد؟ بعضی می‌گویند صلح صلح است. امام مجتبی صلح کرد و صلح حدیبیه هم صلح است! ولی نمی‌دانند که این حرف به جهت تاریخی حرف بدی است! بین صلح امام حسن و صلح حدیبیه خیلی فرق است. صلح حدیبیه صلحی است در اوج؛ یعنی روی شیب به سمت بالاست؛ یعنی بعد از جنگ احزاب که دمار مشرکین درآمده بود، دیگر فهمیدند که با اسلام در شبه جزیره عرب نمی‌شود کاری کرد و فهمیدند که عملاً قافیه را باخته‌اند و برای این‌ها فقط یک حیثیت مانده بود که بالاخره ما کلیددار کعبه هستیم. این‌جا اسلام هم فقط به یک به رسمیت شناخته شدن احتیاج داشت. شما وقتی پای میز مذاکره می‌روید یعنی رسمی شده‌اید. و با همین صلح همین رسمیت مشرکان هم باطل شد و صلح حدیبیه همان شد که شد «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (فتح: ۱)؛ این صلح شد فتح مبین! و این «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» در پی همین صلح بود نه فتح مکه؛ برای همین است که در فاصله صلح حدیبیه و فتح مکه لشکر اسلام از ۳/۰۰۰ نفر شد ۱۰/۰۰۰ نفر! و همه فهمیدند که باید این طرف بروند. این یک صلحی بود در اوج!

این صلح را مقایسه نکنید با صلح امام حسن. صلح امام حسن صلحی بود در حضيض ذلت! چه بود؟ بعد از یک دوره اقتدار اسلامی که به جهت سیاسی در دوره خلفای سه‌گانه اتفاق افتاد، کار به دست امیرالمؤمنین رسید. حکومت عدل علوی همراه با سه جنگ داخلی شد. تا قبل از حکومت امیرالمؤمنین در تاریخ اسلام جنگ داخلی نبود، جنگ با کفار بود، جنگی که تازه غنیمت هم داشت. حالا باید کنار علی و در رکاب علی می‌جنگیدند بدون غنیمت! با چه کسانی؟ با فک و فامیل خودشان! جنگ اول جنگ جمل است که جنگ کوفه با بصره است که فامیل همدیگر هستند. بعد هم یک جنگ با معاویه در طرف‌های شام که در نقطه‌هایی انتهایی تبدیل می‌شود به یک جنگ بی‌دستاوردا؛ که خودش مقدمه‌ای برای فتنه‌های بعدی است؛ چون می‌دانید که یک تاخت مانده بود که کار تمام شود، تبدیل می‌شود به جریان حکمیت؛ یعنی در اوج نقطه‌ای که قرار بود پیروز بشوند. (مردم حتی اگر در اوج‌ها کار را رها کنند، این طور نیست که جریان با سرعت خودش پیش برود). بعد هم دست از پا درازتر آمدند توی مملکت و همه این پدیده‌ها در عرض ۴ سال و ۹ ماه دارد اتفاق می‌افتد. بعد هم یک جنگ خونینی شد؛ یعنی جنگ کوفه با کوفه، سر چه چیزی؟ که تو چرا حکمیت را قبول کردی؟! (ببینید فتنه‌ها وقتی شروع می‌شود، پیچیده هم می‌شود)، در صورتی که خودتان حکمیت را راه انداخته بودید، بعد هم پا گذاشتید روی خرخره ما که حکمیت را قبول کن! این جنگ آخر را چه کسانی راه انداختند؟ صاحب‌چهره‌های کوفه؛ جنگ خونینی که امیرالمؤمنین خیلی از این‌ها را کشت در زمانی که مملکت اسلامی به برهه‌ای رسیده (این کسانی که می‌گویند حکومت علی! حکومت علی! خدایی اگر ما در حکومت علی بودیم معلوم می‌شد که وضعمان چه بود؟! و این نشانه عمق بی‌اطلاعی ما از تاریخ است) در نهج‌البلاغه، خطبه ۲۵ دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَيْتُهُمْ وَمَلُونِي وَسَمَّيْتُهُمْ وَسَمُّونِي»؛ خدایا من از این‌ها خسته شده‌ام! خدایا این‌ها هم از هم خسته شده‌اند! خدایا این‌ها مرا داغان کردند! خدایا من هم این‌ها را داغان کردم «اللَّهُمَّ مِثَّ قُلُوبِهِمْ»؛ خدایا دل این‌ها را آب کن که دل من را آب کردند! لذا در این نقطه سقوط و در این حالت و در این وضعیت امیرالمؤمنین دارد حکومت را تحویل امام حسن می‌دهد. چرا؟ چون یک عده نبودند در رکاب علی بجنگند و تا گاو و ماهی بایستند. چون عنصر جهاد و پای هر چیز ایستادن از وعده‌های مکرر در مکرر قرآن است، ولی این‌ها خسته شده بودند.

امام مجتبی چون می‌خواهد بجنگد، حتی حقوق نظامی‌ها را بالا می‌برد؛ چون از این به بعد جنگ‌ها جنگ‌های بی غنیمت است و این‌ها نمی‌توانند غنیمت بگیرند. این‌ها را می‌برد به سمت نُخَيْلَه و در آن‌جا یک خطبه غرابی در فواید جنگ و مقاومت می‌خواند و آخرش فریاد می‌زند: که شما مرگ با عزت را می‌خواهید یا زندگی با ذلت؟ دارد که «فَنَادِيَهُ الْقَوْمُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ: الْبَقِيَّةُ النَّبِيَّةُ» همه می‌گویند: زندگی با ذلت! ما خسته شدیم، چه کسی را باید ببینیم؟! حالا تفاوت‌ها در چیست؟ اولاً جایگاهی که امیرالمؤمنین دارد، امام مجتبی ندارد و این حرفی جدی است که باید به آن توجه کرد. اگر مادران بخواهند برای کودکان لالایی بخوانند، باید وصف قهرمانی‌های علی را در گوش این‌ها زمزمه کنند. کلاً در اسلام کسی بر علی مقدم نیست، جز خود پیغمبر. او کسی است که جای پیغمبر خوابیده. وقتی در بدر ۷۰ نفر از سپاه دشمن کشته شدند در لیست تاریخی آمده که ۳۵ نفر آن‌ها را علی کشته. در جنگ احد ۹ پرچمدار دشمن با هم هم‌قسم شدند و هر ۹ تایی آن‌ها را علی زمین زده و دیگر کسی جرأت نکرده پرچم را بردارد. در جنگ خندق آیه دارد: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» (احزاب: ۲۵) و روایت است که «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً» این‌ها مدال‌ها بر سینه علی در خیبر کن است. این اصلاً برای عرب‌ها و همه جهانیان یک پدیده رویایی است. کنار این علی کم می‌آورند، با این‌که که پیغمبر زمینه‌چینی‌هایی برای امام مجتبی و امام حسین علیهما السلام کرده است. در پی این شایعه که نماینده پیغمبر که به مکه رفته کشته شده، بیعت رضوان شکل می‌گیرد که در سوره فتح آمده «إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» (۱۸)؛ این‌ها زیر درخت نشستند و با پیغمبر بیعت کردند که تا پای جان بروند. در آن بیعت دو تا بچه هم شرکت کردند که امام حسن و امام حسین هستند. در نامه‌ای که پیغمبر به ثقیف می‌نویسد، همین دو تا بچه زیر این نامه را امضا می‌کنند؛ در جریان مباحثه که دارد «نَدَعُ أَبْنَانَنَا وَأَبْنَانَكُمْ» یک طرف دعوا امام حسن و امام حسین هستند. این‌ها «إِمَامَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» هستند. امامان هستند «فَأَمَّا أَوْ قَعْدًا» که این‌ها گداهای پیغمبر است که معلوم است. با این‌که این زمینه‌چینی‌ها وجود دارد، ولی تا مبحث امامت جا نیفتد ما با اثر قدرت شخصیت‌ها در توده‌ها، این طرف و آن طرف می‌رویم! یعنی کسانی چنان با شخصیت امام خمینی گره خورده بودند که وقتی شخصیت عوض می‌شود دیگر نمی‌تواند همراه شوند. حتی همین الان می‌رویم که داشته باشیم! حتی بعضی دارند این را تئوریک می‌کنند که چون ما بعد از آقا کسی را نداریم، در زمان آقا ظهور اتفاق می‌افتد! این چه حرف باطلی است؟! چرا اندیشه به

«نفر» گره خورده؟ کسانی که اندیشه‌هایشان را به نفر گره می‌زنند، باعث می‌شود که وقتی از آن شخصیت روایی امام علی فاصله می‌گیرند، می‌بینید کنار امام حسن، حتی یک عده از شجاعان (شجاعان) و سرداران امام علی مثل حجر بن عدی نماندند! این‌ها برای ما درس است. شما فکر می‌کنید شعار «یا مُدَلِّ الْمُؤْمِنِينَ» برای امام حسن را چه کسانی درست کردند؟ حجر بن عدی! که به امام حسن گفت: تو برای چه صلح کردی؟! امیرالمؤمنین در نهج البلاغه دارد. وقتی ابن عباس را در بصره و فلات اطرافش و کرمان و فلات اطرافش و شیراز و فلات اطرافش عامل خودشان و رئیس یک مملکت می‌کنند، ابن عباس هم زیاد بن ابی را معاون اول خودش می‌کند، و وقتی حکومت عوض می‌شود، زیاد بن ابی می‌شود عامل معاویه در کوفه! آیا این نفوذی بوده در دستگاه علی؟! شما نامه‌هایی را که حضرت علی به زیاد بن ابی نوشته بخوانید؛ یعنی یک زیاد بن ابی در حکومت هست که تا حکومت برمی‌گردد، عامل معاویه در کوفه می‌شود!

کسانی که گره می‌کنند خودشان را به یک شخصیت، می‌گویند چرا علی آن کار را می‌کرد و امام حسن چرا این کار را می‌کند؟ و دیگر زیر میز می‌زنند! و وقتی یاری از این طرف وجود نداشته باشد، معاویه که آدم سیاسی هم هست که یک موقع زندگی این ملعون را بنشینید مطالعه بفرمایید، می‌بینید این آدم کسی است که هرچه شیطان دارد و ندارد در این آدم پیاده کرده؛ یعنی هر کاری که بگویید کرده است! و این آدم را هم خلیفه دوم در «شام» شاخ کرده. می‌دانید که بنی امیه با بنی هاشم دعواهای قدیمی داشتند. خلیفه دوم با این که قاعده‌اش این بوده که دو سال یکبار استاندار عوض می‌کرده، ولی به معاویه در منطقه شام دست نمی‌زند! لذا یک اسلام اموی را در آن منطقه طراحی می‌کند با یک تبلیغات رسانه‌ای بسیار وسیع! در این حد که وقتی علی در محراب شهید می‌شود، مردم می‌پرسند چرا علی را آنجا کشتند؟ مگر علی نماز می‌خوانده؟! در جعل حدیث، در تقسیم فضائل بین ابن و آن، این معاویه یک موجود عجیب و غریبی است. سیاسی‌کاری‌هایی که او می‌کند، نامه‌هایی که به امام مجتبی می‌نویسد، این‌ها را ببینید. چون می‌داند مردم در اوج دست برداشتن از امام هستند، نامه‌هایی به امام مجتبی می‌نویسد و آن را رسانه‌ای می‌کند و فشار افکار عمومی را روی امام حسن می‌آورد؛ یعنی او خدای سیاسی کاری است. امام حسن هم یاری ندارد و لذا صلح می‌شود و نهایتاً به شهادت ختم می‌شود، به همین راحتی! و بعد هم جریان کربلا، این‌ها درس‌های تاریخ است. اقلاً امیرالمؤمنین مالک اشتر، هاشم مرقال، ابن تیهان، ذوالشهادتین و عمار داشته، ولی امام مجتبی چه کسی را داشته؟ خیلی از این‌ها هم که هستند در فضای حضرت علی هستند! در حالی که بابا! زمان امام علی تمام شد، الان یک زمان دیگری است. معاویه هم یک سیاستی از زمان بعد صفین داشته. می‌بینید که عمروعاص را با لشکر «بُسْرُ بْنُ أَزْطَاهُ» به مصر می‌برد و از آن دور دارد حلقه محاصره را تنگ می‌کند. می‌بینید در نهج البلاغه دارد «نامه به معاویه بعد از غارت شهر انبار» که شهر انبار کنار کوفه است. و در نهایت برای حضرت علی آن شخصیت روایی فقط کوفه مانده که می‌گوید: «وَمَالِي إِلَّا الْكُوفَةَ فَأَقْبِضْهَا وَأَنْسُطْهَا»؛ فقط کوفه برای من مانده! حالا امام حسن در این شرایط بدون یار، بدون مهره، زمانی که دیگر شیره مردم را کشیده‌اند و دیگر مردم نمی‌توانند پای ولی خدا بایستند، بعد در این شرایط می‌گویند: چرا امام حسن صلح کرد؟! حالا امام مجتبی در این حالت که طرف مقابل دارد سیاسی‌کاری می‌کند، اگر بجنگد یعنی خونش را هدر داده است؛ چون معاویه آدم ظاهر الصلاحی بوده، و اگر جنگ می‌شد مردم می‌گفتند حق با معاویه است!

معاویه حتی دیگر خودش را به پیغمبر منتسب هم نمی‌کند و می‌گوید: «كَفَى بِنَا مَلِكًا»؛ همان پادشاهی برای ما کافی است. خلیفه رسول الله برای چه بشویم؟!

در این دوره یاران امام حسن خیلی راحت دارند خودشان را به معاویه می‌فروشند. ابن عبیدالله بن عباس برادر کوچک ابن عباس که سه سال با او تفاوت سنی دارد، در باره‌اش امام حسن می‌گوید: همین این را می‌بینید؟ اگر من بفرستمش می‌رود خودش را می‌فروشد! ابن عبید الله عباس کسی است که معاویه دو تا از بچه‌هایش را کشته، ولی با یک میلیون درهم خودش را می‌فروشد! در این شرایطی که آدم‌ها دارند خودشان را می‌فروشند، اگر امام مجتبی قدری دیرتر می‌خواست صلح بکند دیگر تمام بود. این‌جا یک نرمش قهرمانانه‌ای وجود دارد. برای ولی خدا کشته شدن به مراتب ساده‌تر است. نگوئید من می‌خواهم بروم کشته بشوم! شما باید بایستی کار را درست بکنی و جلو ببری! حالا در این نقطه‌ی زیر صفر امام حسن صلح کرده است.

امام مجتبی به دو تا عنوان شناخته شده است. ۱- انفاق ۲- حلم و صبر

این دو عنوان از عناوینی جدی بوده و به خاطر همین جایگاه، غیر از این که این‌ها «اصول الکرّم» هستند، یک بندی را در صلح‌نامه امام مجتبی اضافه می‌کند و می‌گوید باید در دست من پول زیادی باشد که بدهم به خانواده‌هایی که در جنگ امیرالمؤمنین لطمه دیده‌اند، و امام مجتبی در طول ده سال از زیر صفر که به او «السلام علیک یا مصل المؤمنین» می‌گویند، شروع می‌کند به بازسازی این خانواده‌ها و رسیدگی به این خانواده‌ها و بواش بواش یارها را جمع کردن! و کم کم این‌ها را از پستی و حقارت خارج کردن! غیر از این که این‌ها اصول الکرّم هستند، در مسئله انفاق‌ها یک جهت سیاسی هم دارند؛ یعنی انفاق‌های هدفدار که شما برای چه این‌جا داری انفاق می‌کنی؟ آیا می‌خواهی دوباره جمعیت به ذلت کشیده شده را یک دور دیگر بازسازی بکنی. و این‌جا یعنی بازی بی‌مهره! و این‌ها هنر امام مجتبی است. این که اولاً در این صفحه، بازی را به مات بکشانی؛ یعنی فعلاً بازی را در حالت مساوی نگه داری و بعد بی‌مهره شروع کنی به بازی کردن و خرده خرده در طول سال‌ها مهره جمع بکنی!

این جاهاست که ما اصلاً عرضه‌ی این کارها را نداریم و می‌گوییم: بابا ول کن! بذار آدم‌ها بروند پی کارشان!

ولی امامان که نمی‌توانند دست از بشریت بردارند! با حلم و نرمشی که داشتند ...

از آن به بعد بود که معاویه امام حسن را در چند مجلس به «شام» دعوت کرد و در آن‌جا خیلی هم امام را تحقیر می‌کرده؛ مثلاً می‌آورده در مجلس و خودش هم چیزی نمی‌گفته، ولی دشمنان اهل بیت را جمع می‌کرد و هر کسی به امام مجتبی یک چیزی می‌گفته و امام مجتبی صبر می‌کرده؛ چون اگر می‌خواست

عمل نشان بدهد، باز خودش را به باد داده بود. البته جواب‌های درخور به این‌ها می‌داده؛ مثلا کسی به حضرت می‌گفته من تو را می‌کشم و امام حسن جواب می‌دهد که اگر می‌خواستی باید این حرف را در مدینه می‌زدی! بعد هم اگر تو می‌خواهی کسی را بکشی، برو کسی را بکش که آمد در خانه‌ات و خانم و بچه‌هایت را بست؛ یعنی پته‌ی خیلی‌ها را به همین سبک، با داستان‌های واقعی بیرون می‌ریخت که بعدا در شام پر می‌شود که مثلا: عه عمروعاص این جوری بوده؟! لذا حتی وقتی حضرت می‌خواست در این مجالس تحقیر هم بشود، خود معاویه چیزی نمی‌گفته؛ چون خودش در اوج سیاسی‌کاری بوده، آن‌چنان که بعد از صلح، مدینه را تهی می‌کند و این مہبط نبی را تبدیل می‌کند به شهر رقاصه‌ها؛ یعنی وقتی یک هنرپیشه هالیوودی آن موقع می‌خواست از شام به مدینه بیاید، مردم مدینه فرسخ‌ها برای استقبال می‌رفتند. چون به قول حضرت آقا، جوانی که فضیلت نداشته باشد، چه جور می‌خواهد از فضائل دفاع کند؟! وقتی معاویه مسائل جنسی و خلاف‌ها و لہو و لعب‌ها در مدینه راه می‌اندازد. معاویه خیلی با آن بچه‌ی ناتوی خودش که هیچ چیز در سیاست حالی‌اش نیست، فرق دارد!

این می‌شود که مجموع صبر و انفاق امام مجتبی، با این‌که امام حسن و صلح کرده، مجبور شده امام حسن را بکشد! خبر می‌دهند به معاویه که چه نشسته‌ای که در پشت نعلین امام مجتبی دارد صداهایی شنیده می‌شود! در طول ده سال حضرت دائما شروع کرد به آدم جمع کردن! چون وقتی با کسی صلح کردند که او را نمی‌کشند! پس چرا نتوانستند خودداری کنند؟

باید کلا همه این‌ها به طور مجزا با یک تحلیل تاریخی نگاه بشود تا وضعیت مشخص‌تر بشود.